

## مبانی نظری و مشی سیاسی "اتحاد مبارزان کمونیست"

محمد کشاورز

### یک نکته

مطالعه سیر پیدایش و تکامل سیاسی جریانی که امروز تحت نام «حزب کمونیست کارگری ایران» فعالیت می‌کند از جهات گوناگونی درس آموز است. بسته به اینکه نظاره‌گر، خود کجا ایستاده باشد، ابعاد متنوعی از سیمای تاریخی این جریان در پیش روی وی قرار می‌گیرد. شاید بتوان از سه زاویه به سه بُعد مهم آن پرداخت.

۱- می‌توان به مشی سیاسی آن در دوره‌های متفاوت در رابطه با جنبش کارگری انگشت گذاشت. برای کسی که دورانی از زندگی خویش را در جنبش کارخانه‌ها سپری کرده باشد، تصویر تجارب تلخ خویش از نقش چپ را ناگهان در سیمای سیاسی تاریخی حتی «رادیکالترین» این نیروها خواهد دید. تصویری که نه حکایت از جدایی و بیگانگی این نیروها، بل تقابل و رودرویی آن‌ها با خواست‌های جنبش کارگران دارد.

۲- می‌توان از زاویه تکامل عناصر فکری و نظری به آن پرداخت. یک محقق یا حتی فردی اهل مطالعه از بلایی که بر سراندیشه و تئوری به طور عام، نوع کمونیستی‌اش ارزانی چپ ایران باد، آمده از حیرت انگشت به دهان خواهد ماند. نه به خاطر چگونگی تکامل عناصر فکری آن. به خاطر آن تصویری که از مهارت روشنفکران قدرت طلب و اتوریته‌گر در چرخش‌های ماهرانه و موسمی در پیش روی تو قرار می‌گیرد. این تصویر بواقع نیز ترسناک است. تئوری و رشد فکری در مسلخ آژیتاسیون بی وقفه مجال عرض اندام ندارد. قرار است تا «تئورسین» در بهترین حالت، به فراخور بزرگ و کوچک شدن تشکیلات، به صورت عامل انسجام روانی قشر معینی ظاهر شود. و یا اینکه هر چرخش فکری که با آشنایی با فلان مکتب یا تئوری مد شده صورت می‌گیرد را به مثابه ادامه مواضع گذشته و دستاوردی در آن راستا جا زند. همین پدیده، یک بررسی مسئول و نقاد از سیر تکامل نظری این جریان را با دشواری مواجه می‌گرداند.

۳- اگر نقطه عزیمت ما مناسبات جمعی و نقش آگاهی در آن باشد، با چهره عریان یک سنت شناخته شده روبرو می‌شویم. سنتی که در آن دانش همچنان جلوه‌ای از سرمایه و قدرت است. حزب سیاسی که همزاد پارلمان و سیستم نمایندگی است و در اینجا حزب از نوع استالینی آن، می‌تواند جز تجلی متناقض کلکتویسم بوروکراتیک و اندیویدوالیسم جامعه بورژوا باشد. نگاهی به بحران‌های سیاسی احزاب چپ و راست سرمایه‌داری و پیامدهای آن جلوه روشنی از این واقعیت را در برابر دیدگان ما می‌نهد. دنباله روان ناجی بزرگ به مدد درس‌های واقعیت خاکی، خود را به یکباره در مقابل شیادی می‌یابد که بواسطه قابلیت‌های خود دست به تحمیق و تخدیر ذهنی آنان می‌زده است. آنان در آفرینش ایده‌ها و مواضعی که بازگوگر اهداف، آمال و اعمالشان بوده نقشی نداشته‌اند. اعتماد آرمانی جانشین اتحاد آگاهانه و اعتقاد مادام جایگزین یادگیری مدام گشته بود. در چالشی نابهنگام، آنجا که واقعیت بیرحم رخ می‌نمایاند، ماهیت راستین چنین مناسباتی آشکار می‌گردد، و البته بسیار گران.

ما این مبحث را با ارئه تصویری از این بُعد اخیر شروع کردیم. کوچک و سپری شده مفاهیم این جریان، هر چند نقد آن، محبوس مستعفیون حزب و واکنش‌های متنوع آنان در قبال بحران، سوژه آن شویم. در گریز از این حصار، کوشش می‌شود تا دامنه مباحث بخش از بحث بود. در این بخش بیم آن می‌رود تا در دنیای از برخی جهات محدود و از جهات دیگر بسط یابد. به طور مثال،

بگذارید این سوال را بگونه دیگری طرح کنیم. توده ایسم، فدائیسیم و مائوئیسم اشکالی از تظاهر جنبش چپ در ایران هستند. هر یک از این جریان‌ها هم بلحاظ نظری و هم از لحاظ پایگاه طبقاتی-اجتماعی این جنبش‌ها قابل تحقیق و توضیح هستند. منشاء و نقطه ظهور این جریان‌های فکری، همانند هر جریان فکری و تاریخی جهان سرمایه‌داری ریشه در تحولات تاریخی شناخته شده‌ای دارد.

پیدایش حزب توده را می‌توان از مقطع عروج استالینیسم در بعد از پیروزی دمکرات‌ها بر فاشیست‌ها در جنگ جهانی دوم و سپس دنیای جنگ سرد دنبال نمود.

مائوئیسم محصول بحران و جدال احزاب چپ چین و شوروی سابق بود. جنبش فدایی در تقاطع این بحران و عروج کاستروئیسم از یک سو و نقش جنبش‌های ملی و استقلال طلب در کشمکش قطب‌های دنیای جنگ سرد از سوی دیگر، به صحنه آمد. این جریان‌های فکری همانند طبقات و اقشاری که بدان‌ها مادیت بخشیده‌اند، هویتی جهانی داشته‌اند. این وجه مشخصه جریان‌های فکری و تاریخی در عصر سرمایه‌داری است. و بدیهی است که هر یک از آن‌ها ویژگی‌های تاریخی و ملی خود را نیز دارند.

در ایدئولوژی فدایی می‌توان رد پای جبهه ملی و برش دانشجویان رادیکال ملی‌گرا از آنرا، به وضوح مشاهده کرد. علاوه بر آن شهادت طلبی مذهب شیعه (اثبات حقانیت از طریق خون و مظلومیت، که امام حسین مظهر آن است) از سویی، و قهرمان‌گرایی و شکست‌ناپذیری اساطیر کهن ایرانی (که رستم سنبلیله آن است) از سوی دیگر، در ایدئولوژی فدایی به‌طور موجزی جمع شده است. کمونیسم کارگری اما خود را منتسب به هیچ‌یک از این سنت‌ها نمی‌کند. و حتی نه به تروتسکیسم و انواع مارکسیسم‌های اروپایی. در رابطه با تعریفی که این حزب از حرکت تاکتونی خودمی‌دهد ما با اظهار نظرهای غیر مسئولانه و با نوعی پیشینه‌سازی و تاریخ‌نویسی استالینی روبرو هستیم. به سوال طرح شده باز گردیم. کمونیسم کارگری چه جایگاه تاریخی برای خود قائل است؟ رابطه آن با انواع کمونیسم چینی، روسی، آلبانیایی یا انواع مارکسیسم اروپایی چیست؟

### «کمونیسم کارگری»، یک چیستان سیاسی.

بگذارید نقطه عزیمت را، توصیف هویت این جریان در اسناد

پایه‌ای آن قرار دهیم:

تلاش می‌شود تا دو موضوع اصلی این بخش از بحث، یعنی مشی سیاسی و مبانی نظری اقتصادی این جریان به صورت موازی مورد بررسی قرار گیرد. این امر از خصلت کسل‌کننده این بخش می‌کاهد. بعلاوه بجای بررسی دامنه دار و اغنایی مفاهیم تئوریک عناصر فکری این جریان در دوره‌های متعدد، بر خطوط اصلی و امتداد تاریخی آن تأکید می‌گردد. از سوی دیگر، بنا بر خصلت این بحث و اشتراکات فکری طیف‌های سیاسی چپ ایران، دامنه آن در چند مورد به ناگزیر بسط می‌یابد. این‌ها از کسل‌کنندگی بحث می‌کاهد، اما در عین حال از غنای تئوریک و انسجام آن نیز.

### «کمونیسم کارگری»

برخلاف دیگر جریان‌های چپ ایران، حزب کمونیست کارگری توانسته است در طی موجودیت بیست ساله خود ادبیات سیاسی و شکل بندی گفتاری خویش را خلق کند. این شکل بندی گفتاری در ترمینولوژی این جریان بنام «کمونیسم کارگری» معرفی می‌گردد. تقلای حزب این بوده است تا عبارت «کمونیسم کارگری» را به سان یک ایدئولوژی، یک نظام عقیدتی جامع، حداقل در میان هواداران این حزب، ساخت و پرداخت کند. کمترین سخن اینکه امروز ما با نظام گفتاری نسبتاً شناخته شده‌ای روبرو هستیم. رهبری این حزب اما مسئله را بدینگونه تعریف می‌کند. در نزد اینان مسئله طور دیگری است. سخن از یک جریان فکری کمونیستی-کارگری در میان است. این ادعا تا سرحد ایجاد بین‌الملل کمونیستی نیز رسیده است. کمونیسم البته مفهومی است که با پذیرش فرض نفی طبقات و از جمله نفی طبقه‌کارگر به‌مثابه کارگر قابل فهم است. بنظر می‌آید که کشف کمونیسم‌های بورژوازی آنچنان سریع صورت گرفته است که مجال گزینش عنوان مناسب تر برای اعلام هویت این اعتقاد جدید نبوده است.

در بخش پیشین این مبحث دیدیم که افراد و نوشته‌های مستعفیون حزب بر سر یک نکته اتفاق نظر داشتند. این نکته عبارت بود از «گذشته مارکسیستی» این جریان. گذشته‌ای که گویا رهبری حزب از آن برش کرده است. می‌توانیم در این بحث وجهی از این ادعا را جدی تلقی نماییم. یعنی بپذیریم که با سیستم نظری منسجم یک جریان تاریخی روبرو هستیم. سیستمی که خود را کمونیستی-کارگری می‌نامد. سوال اینست که این سیستم نظری بر کدامین بنیادها استوار است؟ جایگاه تاریخی «کمونیسم کارگری» چیست؟

«... اما شوروی تنها منبع شکل‌گیری کمونیسم بورژوازی در این قرن نبود. در اروپای غربی شاخه‌هایی از کمونیسم غیر کارگری ظهور کردند... که از زوایای دمکراتیک ناسیونالیستی و اومانیستی و مدرنیستی به نقد تجربه شوروی پرداختند و از این بلوک دور شدند. مارکسیسم غربی، اروتونیسم، چپ نو و شاخه‌های تروتسکیسم از جریانات شاخص کمونیسم غیر کارگری در اروپای غربی بودند. در کشورهای عقب مانده و مستعمرات سابق ناسیونالیسم و تمایلات ضد استعماری بورژوازی و بعضاً جنبش‌های ارضی دهقانی به مبنای نوع جدیدی از کمونیسم «جهان سومی» تبدیل شدند. استقلال اقتصادی، صنعتی شدن و توسعه اقتصاد ملی بر مبنای یک مدل دولتی و برنامه ریزی شده، خروج از سلطه سیاسی علنی قدرت‌های امپریالیستی و گاه حتی احیای سنت‌ها و میراث فرهنگی کهنه محلی در تقابل با مدرنیسم و فرهنگ غربی، محتوای این نوع کمونیسم را تشکیل می‌داد. نمونه برجسته کمونیسم جهان سومی مائوئیسم و کمونیسم چینی بود.» (یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری ایران)

بنابراین «کمونیسم کارگری» خود را از انواع کمونیسم‌های موجود تاکنونی متمایز می‌سازد. کمونیسم این حزب از نوع استالینی آن نمی‌تواند باشد. چرا که آنرا منبع الهام شکل‌گیری کمونیسم بورژوازی می‌داند. از انواع کمونیسم‌های جهان سومی نیز نمی‌تواند باشد. چرا که آن‌ها بیانگر نوعی استقلال طلبی اقتصادی بر مبنای یک مدل دولتی هستند. به همین سیاق هیچ سنخیتی میان کمونیسم کارگری این حزب و انواع مارکسیسم‌های اروپایی نباید در بین باشد. چرا که آن‌ها بر اساس «نقدهای دمکراتیک و اومانیستی» از شوروی فاصله گرفتند. خواننده این سطور در برنامه یک حزب سیاسی، سراسیمه بسوی متون پایه‌ای آن خواهد شتافت. در آن متون است که می‌توان مشخصات سیاسی ایدئولوژیک و تاریخی «کمونیسم کارگری» را شناخت و تفاوت فاصله‌گیری حککا از شوروی را با «نقدهای دمکراتیک و اومانیستی» دریافت. در آن متون است که می‌توان به مباحث اثباتی کمونیسم کارگری در کنار نهادن، حداقل دو مارکسیسم نیرومند اروپایی، یعنی مارکسیسم انسانگرا (مکتب فرانکفورت) و مارکسیسم ساختارگرا، دست یافت. با مرور متون نظری این حزب است که می‌باید وجوه اساسی «کمونیسم کارگری» یا «مارکسیسم انقلابی» را از کمونیسم نوع چینی و الگوهای فکری استقلال طلب پیرامونی تمیز داد. حال به سراغ ادبیات و متون پایه‌ای این حزب می‌رویم. فرض را بر این می‌گذاریم که

پنهانکاری ایدئولوژیک احزاب چپ ایران را پشت سر نهاده‌ایم و حککا اسناد و متون خود را از ابتدای حرکتش تا کنون، بویژه منابع مربوط به دوره‌های بحرانی تاریخ ایران را، در اختیار ما نهاده است. از پرواز «تاریخی امام خمینی» تا شکست قطعی جنبش انقلابی ۵۷، از جدال جناح‌های حاکمیت تا جنگ، از اولین منابع مربوط به اعلام مواضع تا آخرین تغییراتی که بالطبع می‌بایست در تاریخ بیست ساله آن صورت گرفته باشد، همه و همه را در اختیار عموم و از جمله ما قرار داده است. در عین حال فرض کنیم که بر اثر شکست‌های تاریخی عظیمی که بر جنبش ما آمده به مارکس و درس‌های تجربه تاریخی ۱۵۰ ساله جنبش کارگری مراجعه می‌کنیم و همه مارکسیسم‌های یاد شده در اشکال ایدئولوژیک آنرا پس از دورانی پر زحمت بدور می‌افکنیم. با چنین فرضیاتی آغاز به مطالعه متون حککا می‌کنیم.

هیچ چیزی که حاکی از یک کار تحقیقی مسئولانه در باره کمونیسم چینی باشد نمی‌یابیم. با انبانی از شعار و موضع در باره همه چیز روبرو می‌شویم اما جز چند بحث سرپایی در باره مسئله شوروی نمی‌یابیم. جلوتر خواهیم دید که همان مباحثات نیز جز به درد مدرس‌های حزبی مستقر در روستاهای کردستان و البته در دفاع از استالینیسم در پوششی جدید به کار دیگری نمی‌آیند. هیچ سندی از چگونگی نقد این حزب از استالینیسم و عیضاً مائوئیسم در دست نیست. هیچ تلاشی نه فقط در نقد، حتی در شناساندن انواع مارکسیسم‌های اروپایی به دیگران و حتی اعضای حزبی به چشم نمی‌خورد. به وارونه، برخی مباحث که به شیوه خاصی ارائه گشته‌اند، مثلاً به صورت مصاحبه، حکایت از اوج لابلایگری تئوریک در این حزب وسط نازل آگاهی بدنه آن دارد. و البته برای اینکه نگفته باشیم سرقت‌های سیستماتیک ادبی و تئوریک از مکاتب و تئوری‌های مد روز در هر مقطع معین توسط رهبری.

جان کلام آنکه «کمونیسم کارگری» برای یک ناظر جویای حقیقت مبدل به یک چیستان سیاسی می‌گردد. برای حل این چیستان سیاسی به کار کسل‌کننده کنکاش در ادبیات این جریان ادامه می‌دهیم. نتایج اما تکان دهنده است.

### مشخصه جریان‌های فکری تاریخی

پیدایش یک جریان فکری تاریخی، چه در صفوف نیروهای بالنده اجتماعی و چه در میان نیروهای رو به زوال، منوط به شرایط و الزامات تاریخی معینی است. با نگاهی گذرا به تاریخ تکامل

می‌گیرد و در نزد ویلیام موریس (۵) به اوج خود می‌رسد. در مرحله بعد، از اتحادیه کمونیست‌ها تا بین‌الملل اول، بین‌الملل دوم و جناح چپ آن، بین‌الملل سوم و سپس تا شکست کمینترن و شکل‌گیری جناح چپ بین‌الملل کمونیست، شاهد پیوستگی نظری و سیاسی-تاریخی هستیم که هر یک موضوع یک مطالعه غنی است. این پیوستگی تاریخی، تجلی حرکت جنبش کارگری است (۶). حاصل شکست‌ها و پیروزی‌های این طبقه است. انواع مارکسیسم‌ها نیز یا بیانگر تسلیم تدریجی پرولتاریا بدلیل شکست انقلاب جهانی آن است، مانند پروسه نضج جنبش تروتسکیستی. و یا اینکه همانند مارکسیسم انسانگرا و چپ نو به صورت جبهه‌هایی رقابتی با مارکسیسم انقلابی و به منظور استرلیزه نمودن آن گشوده‌اند. و یا اینکه در نقش ایدئولوژی رسمی جناح‌های چپ سرمایه و همچون مجرای نجات این نظم در هنگام بحران‌ها ظاهر شده‌اند. استالینسم و مائوئیسم دو نمونه کلاسیک این اخیری در پیشروی الگوی سرمایه‌داری دولتی هستند. پیدایش و تکامل این جریان‌های فکری از قانونمندی‌های معینی در عرصه تکامل ایده‌های بشری پیروی می‌کنند. این قانونمندی، بر خلاف آموزش‌های انسیتو مسکو تابع فورمول‌های ساده شده «ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک» نیستند. انعکاس خطی و بلاواسطه وقایع اقتصادی نیز نیستند، مگر در یک چشم‌انداز تاریخی.

آنارشیزم که در انترناسیونال اول ابراز وجود کرد تا به امروز همواره سیر تکاملی خود را طی کرده است. پس نیازی به تعریف ایده‌های سیستماتیک با ساختارهای اقتدارگرایانه نیست. آنارشیزم ضمن حفظ ایده ضد اقتدار خود، امروزه یکی از قوی‌ترین سیستم‌های نظری است (۷). مسئله بر سر نقش و جایگاه تاریخی این سیستم‌های نظری است (۸). سیستم‌هایی که به صورت یک نگرش جامع، و نه الزاماً ایدئولوژیک، با بازتولید دائمی خود تا سر حد بیان خواست‌ها و نیازهای اقشار و طبقات جامعه در عرصه‌های مختلف، موجودیت مادی آنان را ایده‌آلیزه، یا تنوریزه می‌کنند. ظهور چنین جریان‌هایی به صورت نزول ناگهانی از آسمان بوقوع می‌پیوندد. برش‌های تاریخی این‌ها از جریان ماقبل از خودشان محصول چرخش‌های تحولات تاریخی بوده است. هر علاقه‌مند به مطالعه هویت تاریخی این جریان‌ها و کارکرد سیاسی-اجتماعی آن‌ها، می‌تواند به سراغ آن وقایع و برش‌ها و همچنین استمرار آن خط معین در اشکال قدیمی‌تر برود.

نظری و سیاسی هر یک از جریان‌های سیاسی تاریخی این حقیقت در برابر ما رخ می‌نماید. به سوسیال‌دمکراسی نگاه کنیم. انشعاب سوسیال‌دمکراسی اروپا به عنوان جریان مدافع آشتی طبقاتی در بین‌الملل دوم را می‌بینیم. تکامل این جریان در مقطع جنگ جهانی اول و بالاخره شکوفایی آن در دولت رفاه که در سایه کشتار و ویرانی عظیم جنگ صورت گرفت را بروشنی می‌توان دنبال کرد. سوسیال‌دمکراسی به یک نیاز حیاتی دوره‌ای از تاریخ سیستم سرمایه‌داری پاسخ داده است. به عنوان الگوی آشتی طبقاتی و ابزار مهار طبقه کارگر در یک دوران تاریخی ایفای نقش کرده است. بدون ظهور اقتصاد کینزی، بدون بسط گام به گام مدل تامین اجتماعی انگلیسی تا سر حد مدل رفاه میدنری سوئد (۱)، بدون حضور قدرتمند ایدئولوژیک سوسیال‌دمکراسی در عرصه‌های مختلف نظری، فلسفی و هنری که نشان از جایگاه طبقاتی مسلط آن دارد، بدون این مشخصات سیاسی اجتماعی و تاریخی نمی‌توان سخنی از سوسیال‌دمکراسی راند. اگر به این امر توجه کنیم که اولین نوع سیستم تامین اجتماعی در زمان دولت بیسمارک و از هراس تکرار تجربه کمون پاریس شکل گرفت، آنگاه تاریخی بودن دولت رفاه و به تبع آن زمینه‌های ظهور سوسیال‌دمکراسی معنای روشنتری می‌یابد. به جناح چپ و جریان‌های مختلف آن نگاه کنید. مائوئیسم و استالینسم و دیگر گرایش‌هایی که نقش تاریخی داشته‌اند، خود نیز دارای تاریخی هستند. نه فقط در هیبت یک جریان وسیع حکومتی یا توده‌ای، بلکه به صورتی که حضور و استمرار تاریخی آن‌ها با کشمکش گروه‌های ناهمگون اجتماعی قابل توضیح است. این جریان‌ها در گستره وسیعی از کره خاکی، تاریخ شکست دومین نبرد تاریخی طبقه کارگر برای براندازی سیستم مزدی و در نتیجه بر آمدن الگویی از اقتصاد برنامه‌ریزی شده را بازگو می‌کنند.

می‌توان به عنوان مثال به تروتسکیسم اشاره کرد. جریانی که در تاریخ یک انقلاب مشخص کارگری، خود را به صورت پدیده متضاد استالینسم می‌نمایاند. این یک جریان تاریخی است. شما حتی در مطالعه تاریخ هنر و ادبیات حضور آنرا، در مثلاً سوررئالیسم (۲) می‌بینید. به این سو بیاوریم. به جنبش کارگری نگاه کنیم. انواع اتوپی‌های «سوسیالیسم تخیلی» به موازات پیدایش جامعه صنعتی شکل می‌گیرند. در میان آن‌ها ایده‌های متفاوتی (۳) را می‌توان مشاهده کرد. ایده رفوم و بهبود تدریجی اتوون که می‌کوشد تا به کمک افراد دارا سوسیالیسم خود را برقرار کند و ایده دگرگونی انقلابی، که با کامپانلا و کتابش «خورشیدشهر» (۴) شکل

## مکان «کمونیسم کارگری»

حال بیابید با این تصویر از جایگاه تاریخی جریان‌های فکری به سراغ مشخصات و وجوه تاریخی «کمونیسم کارگری» برویم. آیا کمونیسم کارگری با حیات این جریان شکل گرفته است؟ پاسخ را می‌توان در ادبیات این جریان یافت. بنابر این ادبیات در ابتدا مارکسیسم انقلابی شکل می‌گیرد. سپس و در واکنش به بحران حزب کمونیست ایران «کانون کمونیسم کارگری» ساخته می‌شود. جلوتر مضمون فکری و سیاسی این رخدادها را بررسی خواهیم کرد. در اینجا صحبت از چیز دیگری است. می‌خواهیم از نظرگاهی تاریخی به پیدایش این «کمونیسم کارگری» نگاه کنیم. اگر با آغاز حیات سهند و در تکامل آن شکل گرفته است، پس چگونه می‌توانیم موجودیت تاریخی طبقه کارگر در پیش از حیات این جریان را توضیح دهیم؟ چرا و چگونه در بحبوحه پیشروی «مارکسیسم‌های بورژوایی» در سطح جامعه، ناگهان این «کمونیسم کارگری» ظهور می‌کند؟ در نقد و برش از کدام جریان‌های تاریخی عصر حاضر نطفه‌ها و مبانی نظری «کمونیسم کارگری» شکل می‌گیرد؟ پاسخ متون پایه‌ای «مارکسیسم انقلابی» اینست: در نقد پوپولیسم رزمندگان آزادی طبقه کارگر و اتحاد مبارزه در راه ارمان طبقه کارگر. لطفاً نخوانید!

یاسخ ما اینست که «نقش تاریخی» گروه‌های مزبور و ظهور «مارکسیسم انقلابی عصر ما» در نقد آن‌ها تنها می‌تواند در میان «مباحثات درونی کادرهای حزب کمونیست کارگری» جدی تلقی شود. بساط خودتان را جمع کنید.

اما در این بحث می‌خواهیم همان پاسخ را هم جدی بگیریم و با متانت آن متون را پیش روی مان قرار دهیم. اگر به جزوه «سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی ایران» نظری بیاندازید، در آن انشای سیاسی سبک همه چیز می‌یابید جز بحثی در باره جریان‌های تاریخی که اجزاء اساسی عناصر چپ ایران را تشکیل می‌داده‌اند (۹). تنها منابع قابل مطالعه در حیات دوساله اولیه این جریان، از قضا همان منابعی هستند که خود اسنادی از تحولات کمونیسم چینی و پروسه «لنینی» شدن مائوئیسم نوع ایرانی بشمار می‌آیند. اسنادی چون «نقش پرولتاریای ایران در انقلاب، (خطوط عمده)، و یا جزوات «اسطوره بورژوازی ملی و مترقی» و مباحثاتی که ادامه مضامین دو سند یاد شده بودند. خلاصه کنیم:

مطالعه حیات سیاسی این جریان روشن می‌سازد که مجموعه دستگاه فکری این جریان در زهدان مائوئیسم شکل می‌گیرد.

به صورت یک نوع «مارکسیسم جهان سومی استقلال طلب متکی به یک الگوی برنامه ریزی شده» نضج می‌یابد. بخشی از مائوئیست‌های جدید طیف موسوم به خط ۳ را از لحاظ نظری و تشکیلاتی سرو سامان می‌دهد. و در دوره بعدی حیات خود با اتکا به انواع مارکسیسم‌های بورژوایی و به ویژه استالینسم وارد میدان حزب‌سازی می‌شود. در تداوم تجربه ناگزیر بحران‌های دائمی به سوی چپ اروپایی روی می‌گرداند تا مواد مربوط به مسائل جنسی و مسئله ملی را در فرم جدید برنامه‌ای خود سرهم کند. و بالاخره از طریق امتزاج ایده‌های انواع «کمونیسم‌های بورژوایی» پوشش جدیدی به استالینسم سابق دهد. آنگاه که کالبد «کمونیسم کارگری» این حزب شکافته می‌شود، جز اجزاء دست دوم انواع مارکسیسم‌های بورژوایی هیچ چیزی بجای نمی‌ماند. این اجزاء در ابتدا به صورت قطعه‌نامه‌ها و قرارها سرهم‌بندی می‌شوند. آنگاه «استادمونتازکار» این قطعات سرهم‌بندی شده را در حزب و حتی در میان احزاب رقیب بغل‌دستی، و پیشاپیش آن محافل سابق خط ۳، که کارشان گیره‌مین شیوه‌ها است جا می‌اندازد. و البته گهگاه با ادعای کشفیات و دستاوردهای تاریخی.

برای اینکه این گفته‌ها در سطح ادعا و حکم باقی نماند، ضروری است تا به اجزاء نظری سهند و مشی سیاسی آن بپردازیم.

## مبانی نظری و مشی سیاسی «سهند»

### ۱- دو جنبش، دو پروپاگاندایک

«... ما هم یکی از این محافل بودیم: زاده انقلاب و محروم از جایگاه معین در یک سازمان حزبی. بدیهی است که افرادی که سهند اولیه را تشکیل دادند کمونیست بودند و پیش از انقلاب نیز نظرات معینی داشتند. اما این تعیین کننده نیست. مسئله اساسی این است که آنچه سهند را به مثابه یک محفل متشکل شکل داد انقلاب بود. و آنچه این محفل کوچک را مشخص و متمایز می‌کرد نظراتی بود که آن جمع کوچک در قبال انقلاب داشت. این نظرات، یعنی نظراتی که مبنای موجودیت محفل مستقلی به نام سهند بود در جزوه انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) منعکس است.» منصور حکمت، ۱۳۶۱، گزارش کمیته مرکزی اتحاد مبارزان کمونیست به کنگره اول، به سوی سوسیالیسم ۵ ص ۶

بنابر این مطلوب آن است که بحث را با نگاهی به جنبش انقلابی ۵۷ و مواضع سهند در قبال آن ادامه دهیم. ببینیم که پرولتاریا چه نقشی در «انقلاب» ایران داشت و با چه معضلاتی

دست به گریبان بود. و باز هم بینم که جزود سهند «نقش پرولتاریا در انقلاب ایران» چه نگرشی به این معضلات داشته است. کدام پروبلماتیک را در برابر پرولتاریا می‌نهادد است.

### جنبش ضد سرمایه داری

کارگران نقش یکدستی در جنبش انقلابی ۵۷ نداشتند. زیرا دارای سازمان سیاسی خود نبودند. وقایع اساسی و مهم جنبش کارگری که نقش تعیین کننده‌ای در پیشروی جنبش انقلابی ۵۷ داشت را می‌توان در چند جمله خلاصه کرد. اولین و مهمترین گام طبقه کارگر تشکیل کمیته‌های اعتصاب بود. این کمیته‌ها از کارگران پیشرو و آگاه‌تر هرکارخانه شکل گرفت. و بدیهی است که بودند، کارخانه‌هایی که، شاهد چنین حرکتی از جانب کارگران نبودند. این مسئله و ضعف‌های جنبش کارگری در آن مقطع می‌تواند موضوع یک بحث مستقل باشد. تشکیل کمیته‌های اعتصاب نشان از رودررویی نهادهای انقلابی کارگری با سندیکاهای کارگری دوران حاکمیت ایدئولوژیک طبقه مسلط داشت. این نهادها و سپس شوراهای کارگری به ابتکار کارگران شکل گرفت. شوراها قبل از هر چیز نهادهایی ضد سرمایه داری بودند. مطالبات آنان، حتی آنگاه که دیکتاتوری سقوط کرده بود تداوم داشت. آنان در بخش زیادی از محل‌های کار کنترل صنایع را به دست گرفته بودند. تمامی کارخانجاتی که مالکان آن‌ها گریخته بودند به دست شوراها اداره می‌شدند. شوراها نه فقط به سقوط دیکتاتوری رضایت ندادند، بلکه خواستار خلع ید از طبقه سرمایه دار و اداره امور اقتصاد و سیاست به دست کارگران و مردم بودند. این حقایق را حتی همین امروز با نگاهی به روزنامه‌ها و اسناد بجای مانده از آندوره میتوان دریافت. شوراها دست به تشکیل کمیته‌های متعدد برای اداره امور کارخانه، مانند مدیریت تولید، اداره امور استخدام و پرداخت دستمزد، زدند. کمیته‌های ارتباطات، تبلیغات، هماهنگی و استخدام از جمله این نهادهای کارگری بودند. شوراهای خواستار از میان برچیده شدن نیروهای مسلح و انحلال کامل دستگاه‌های سرکوب و امنیتی بودند. شوراهای کارگری نهادهایی ضد سرمایه داری بودند. این خصلت ضد سرمایه داری اما محدود به شوراها نبود. تهاجم استثمارشوندگان خشمگین به بانک‌ها و دیگر مظاهر سرمایه داری در قیام بهمن ماه ۵۷ تجلی این خصلت ضد سرمایه داری جنبش انقلابی بود.

این جنبش و در پیشاپیش آن جنبش شورایی اما از مهمترین الزامات دست یابی به پیروزی محروم بودند. به نتیجه رسیدن جنبش ضد سرمایه داری، حتی به طور مقطعی و در یک کشور، مستلزم وجود

سازمان سیاسی کارگران است. سازمانی که طبقه را متشکل نماید، اهداف آنرا فرموله کند، و مهمتر از همه راه پیروزی بر طبقه سرمایه دار را به مثابه یک طبقه جهانی نشان دهد. به عبارت دیگر پیروزی جنبش کارگری ایران می‌توانست با بزیر کشیدن طبقه مسلط در عرصه اقتصاد و سیاست سر آغاز جهانی شدن جنبش دگرگون‌ساز و تلاش برای پیشروی جنگ بین المللی علیه سرمایه داری جهانی باشد. همانطور که تجارب تاریخی طبقه نشان داده است انقلاب در یک کشور یا بسوی یک انقلاب جهانی سوق یافته و نظم موجود را در کلیت خود هدف قرار می‌دهد و یا اینکه همانند انقلاب اکتبر در نیمه راه متوقف شده و بواسطه محاصره سرمایه داری از پای درمی‌آید. اوضاع ایران ۵۷ اما از شرایط مورد بحث فاصله زیادی داشت. پرولتاریا نه در سطح ملی و نه در سطح جهانی از آمادگی برای سرنگونی سرمایه داری برخوردار نبود. در این باره می‌توان از موانع تاریخی متعددی نام برد. غیاب سنن کمونیستی و حضور جناح‌های چپ طبقه حاکم تحت نام کمونیسم، یکی از این موانع تاریخی بود. جایگاه چپ ایران در تحولات ۵۷ و ۵۸ یک نمونه تاریخی از نقش خرابکارانه چپ در جنبش کارگری است. راهی که چپ در جنبش مزبور پیمود، راهی دیگر بود. معضل چپ، چگونگی پیشروی جنبش ضد سرمایه داری کارگران نبود. در ادبیات سیاسی طیف باصطلاح رادیکال چپ از «ضعف‌ها و انحرافات» سخن بسیار رفته است. حرف ما اما این نیست. سخن بر سر ماهیت و جهت اصلی راه است. پروبلماتیک چپ، چیز دیگری بود.

### جنبش "دمکراتیک - ضد امپریالیستی"

کلیه گرایش‌های چپ بر یک نکته توافق نظر داشتند: اینکه ایران سال ۵۷ دستخوش یک «انقلاب ضد امپریالیستی» بود. اینکه «روحانیت مبارز و ضد امپریالیست» را باید از خطر سازش با «دشمن اصلی» رها کرد. اینکه کارگران و شوراهای کارگری باید پیش از ضد سرمایه داری بودن، ضد امپریالیست باشند. رهبری ساخته شده قدرت‌های امپریالیستی به وسعت تمام امکانات و قدرت تبلیغاتی سرمایه داری جهانی به جلو صحنه رانده شد. پیام‌های «پیشوای عالیقدر و معظم شیعیان جهان آیت الله خمینی» دم به دم از رادیو بی بی سی قرائت می‌شد. شبکه‌های مساجد با پشتوانه بورژوازی آغاز به مهار جنبش انقلابی کردند. (۱۰)

موج قدرتمندی برای مبدل نمودن نهادهای بر آمده از حرکت انقلابی کارگران و مردم به «کمیته‌های امام» برخاست تدارک همه چیز برای شکست، دیده شده بود. پرواز خمینی به ایران تجلی مادی این

تدارک بود. اقبال میلیونی از این پرواز حکایت از پیروزی آلترناتیو جنگ سرد در مقابل خطرچپ (شوروی سابق) می‌کرد. خواست برابری طلبی گسترده در جنبه طاعون اسلام گرفتار آمد. بخشی قابل توجهی از شوراها کارگری دست به مقاومت زدند. کنترل صنایع و خواست‌هایی چون انحلال نیروهای نظامی و اداری به اشکال مختلف در جنبش شورایی تداوم یافتند. حقیقت اما چیز دیگری بود. کارگران تنها بودند. خواست‌های ضد سرمایه‌داری در امواج هیاهوی کرکننده جناح‌های سرمایه گم گشت. چپ هم در این هیاهو صدایی داشت:

«... اگر درک شما از شریعت اسلام و نهضت اسلامی پیگیری در مبارزه ضدامپریالیستی و ضد استبدادی باشد، ما این درک شما را صمیمانه می‌ستاییم. زیرا این مبارزه و جانبازی به مثابه عالیترین آرمان و آزروری هر شهید و رفیق فدایی همیشه و همیشه با پوست گوشت و خون او عجین بوده است.» از «نامه سرگشاده سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به آیت‌الله خمینی مبارز عالیقدر پیشوای بزرگ شیعیان جهان» مندرج در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های سچفخا، ۱۳۵۷، ص ۱۴۳

سازمان فدائیان در تثبیت رهبری «روحانیت مبارز» نقش فعالی ایفا کرد. به بیان عام تر چپ در اولین مرحله شکست جنبش انقلابی پا به پای قطب اروپایی سرمایه‌داری جهانی حرکت کرد. جلوتر به سهم «مجاهدین مارکسیست» که سهند خود را هوادار آن می‌دانست خواهیم پرداخت. اما آن‌ها نه نیرویی بودند و نه مواضع «پیشروتری» از فدائیان داشتند. اتفاقاً این فدایی بود که در آن روزها دیگر گرایش‌ها چپ را بدنبال می‌کشید. انشقاق و اختلاف‌ها در دوران بعد از قبضه شدن قدرت پدیدار شد. قبضه شدن قدرت اما قطعیت یافتن شکست بود. خزیدن جنبش انقلابی به زیر چتر روحانیت که با سازمان یافتن «پرواز تاریخی» عملی شد، مهمترین مرحله در این روند بود. «چپ رادیکال» که در آن مقطع با جنبش فدایی شناخته می‌شد موضع روشنی در این باره داشت و آنرا چنین توضیح می‌داد:

«معتقدیم موضعگیری ما نسبت به سایر نیروها و قبول آن‌ها به عنوان نیرویی مترقی مبتنی بر محتوای ضد امپریالیستی مواضع آن‌ها و نه بر اساس شکل بیان این مواضع است. تنها این اعتقاد است که ما را وا می‌دارد به همه نیروهای انقلابی و مبارز ارج نهمیم.» از اعلامیه «با شرکت در اجتماع روز جمعه ۵۷.۱۲.۴ در

دانشگاه تهران خواست زحمتکشان را تحکیم بخشیم» همان منبع ص ۲۲۲

به همین سبب نیز این سازمان در رابطه با «پرواز تاریخی»، بخوان کشانده شدن جنبش انقلابی به زیر رهبری امپریالیستی، اعلام کرد که:

«... ودیعه این بازگشت خون سرخ مردمی است که با ارمان ایرانی آزاد و دمکراتیک به استقبال گلوله‌های ارتش مزدور شاه شتافتند، این بازگشت تجلی اراده خلق‌های زحمتکش و قهرمان میهن ما است.» از اعلامیه «مردم ایران در آستانه یک پیروزی دیگر» بمناسبت بازگشت خمینی به ایران. (همان منبع)

تروتسکیست‌ها نیز که مشغول سازمان دادن محافل متفرق خود بودند از پرواز تاریخی خمینی استقبال کردند. آنان در شماره دوم نشریه «چه باید کرد»، در مقاله‌ای تحت عنوان «چه کسانی از آمدن خمینی می‌هراسند» هر گونه مقاومت در مقابل پرواز تاریخی آیت‌الله خمینی را توطئه‌ای علیه انقلاب ایران نامیدند.

«مجاهدین مارکسیست» در آن مقطع درگیر بحران درونی سازمان خود بودند. بحرانی که با شبه کودتای استالینی تقی شهرام و پاکسازی عناصر مسلمان در سال ۵۳ آغاز شده بود. این بحران نه فقط بعدی تشکیلاتی، که بعدی ایدئولوژیک داشت. بیانیه تغییر مواضع گروه تقی شهرام حاکی از پذیرش ایدئولوژی «مارکسیست لنینیستی» و تلاش برای متکی ساختن مواضع جدید تحت نام کارگر و کمونیست داشت (۱۱). اما حقیقت امر اینست که سازمان پیکار حتی بعدها و درکنگره اول خود رژیم جمهوری اسلامی را متشکل از دو جناح (جناح روحانیت مترقی برهبری خمینی و جناح ارتجاعی و سازشکار لیبرال‌ها) می‌دانست. به همین سبب نیز سیاست رادیکالیزه کردن حکومت در ابتدا از بالا و سپس از پائین را اتخاذ کرده بود (۱۲). اما با عیان شدن سرکوبگری حکومت جدید و پیوستن محافل دیگر به این سازمان، این سیاست بتدریج به حاشیه رانده شد (۱۳). با این وجود موضع سازمان پیکار در قبال روحانیت در سال ۵۷ و بهار ۵۸ در اسناد درونی و بیرونی این سازمان بجای ماند. سیاست این سازمان در قبال جنبش شورایی، اگر بتوان بواقع سخن از یک سیاست راند، در نشریه «کارگر به پیش» عبارت بود از تشکیل شوراها کارگری و رادیکالیزه کردن حاکمیت «از پائین». شوراها مورد نظر پیکار اما معجونی بود از سندیکا و

«شورای مشورتی آیت الله طالقانی» و ارتباط چندانی با ابتکار عمل کارگران و ایجاد تشکل سیاسی که «کارگر به پیش» آنرا شورای لنینی می خواند نداشت. «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» به عنوان قدرتمندترین و رادیکالترین جریان طیف موسوم به «خط ۳» در سال ۵۸ و علیرغم سرکوب گسترده رژیم سرمایه داری دولتی برهبری خمینی و روحانیت، کماکان خمینی را مترقی و ضدامپریالیست قلمداد می کرد. همزمان با تاکتیک های آناشستی خود، در حال گدایی رفرم از خمینی بود. درنزد چپ و این سازمان استقرار جریان شبه عبدالناصری در ایران و تقویت سرمایه داری دولتی از طریق ملی شدن ها، اقدامات خلقی و رفرم محسوب می شدند:

«برای استقرار امنیت و تامین ثبات... لازم است تا رفرم هایی در زمینه های مختلف اقتصادی-اجتماعی و سیاسی به اجراء در آید و اندکی از بار بحران خرد کننده اقتصادی و فشارهای سیاسی از دوش زحمتکشان برداشته شود. آیت الله خمینی که بر اهمیت چنین رفرم هایی واقف است به اجراء در آمدن این رفرم ها را در جهت استقرار امنیت در سال های جاری کاملاً حیاتی می شمارد.

پیکار شماره ۴۸ ارگان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

نکته اینست که همه جریان های چپ در ایران در عرصه نظری در قبال جناح اصلی جمهوری اسلامی، یعنی سرمایه داری دولتی و روحانیت به عنوان سازمانده آن، حرف مشترکی می زدند. اینکه روحانیت ضدامپریالیست است. اینکه ایران سال ۵۷ درگیر یک انقلاب دمکراتیک-ضد امپریالیستی بوده است. و در نتیجه، اینکه جنبش شورایی و ضد سرمایه داری می باید مسیر خود را با این حرکت ضد امپریالیستی انطباق دهد. پروپلماتیک «جناح رادیکال چپ» در جنبش ضد امپریالیستی عبارت بود از توضیح دیکتاتوری و تبیین انقلاب دمکراتیک که وظیفه رفع دیکتاتوری و برقراری دمکراسی را بعهده دارد. کارگران و استثمارشدگان، سازمانی برای فرموله کردن پلاتفرم خود نداشتند. اما پروپلماتیک آنان عبارت بود از چگونگی پیشروی جنبش ضد سرمایه داری و براندازی نظام مزدی. دو پروپلماتیک، متعلق به دو طبقه. نه بیش و نه کم. صورت مسئله اکنون نیز همین است. دمکراسی یا سوسیالیسم. سهند یکی از جلوداران و سخنگویان پروپلماتیک دوم بود. امروز هم حککا دارای همان نقش است. تفاوت تنها در شرایط و اشکال بیان آن است. اگر

سوال این باشد که چرا چپ در شکست جنبش کارگری و تحکیم رهبری امپریالیستی دخیل بود. اگر بخواهیم به این سوال پاسخ دهیم، ناگزیر هستیم به مبانی نظری چپ رجوع کنیم. برای این کار سهند و متون پایه ای آن مناسب ترین انتخاب است. مناسبترین است در صورتی که موضوع نقد، طیف موسوم به «چپ رادیکال» باشد. طیفی که با جمهوری اسلامی در قدرت، و نه با روحانیتی که رهبری «جنبش ضد امپریالیستی» را به دست گرفت، همواره مخالفت خود را حفظ کرد. برغم سرپوش نهادن بر ماهیت سرمایه داری دولتی، برغم جازدن خمینی و روحانیت در قدرت به عنوان خرده بورژوا، (۱۴) تن به همکاری با رژیم اسلامی نداد. این طیف اما به عبث می پندارد که گویا کارگران باید آن ها را به دلیل مخالفت با استبداد متوحش مذهبی به عنوان کمونیست برسمیت بشناسند. و جالب اینکه با همان پروپلماتیک قدیمی در میدان ایستاده اند. در میدانی که از آن استثمارشدگان نیست.

### سهند، «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا»

پیش تر اشارمختصری به پیدایش سهند داشتیم. دیدیم که این جریان به صورت محفلی از محافل هوادار بخش مارکسیست-لنینیست سازمان مجاهدین خلق (سازمان پیکار بعدی) پا به صحنه سیاست نهاد. و باز دیدیم که بیانیه «انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، خطوط عمده» همراه با بیانیه آن سازمان منتشر گشت. این بیانیه اهمیت زیادی در نزد این جریان دارد. در اولین برنامه ای که «اتحاد مبارزان کمونیست» فرموله کرد آمده است که:

«در شرایطی که بخش های هر چه وسیعتری از جنبش کمونیستی می روند تا تازه موضع پرولتاری، استحکام مبانی، و حتی محسنات شکل عرضه تریهای جزوه خطوط عمده را «کشف» کنند و با سرعت تمام (چون پیکار تئوریک ۲) به اقتباس و حتی رونویسی از قطعات و بندهای مختلف آن بپردازند، ما، خود اعلام می کنیم که دوسال مبارزه بر اساس جزوه «خطوط عمده» امروز ما را به فراتر رفتن از آن و ارائه این برنامه ملزم و قادر ساخته است.»

برنامه اتحاد مبارزان کمونیست، فروردین ۱۳۶۰، ص ۲۳

تمام مسئله بر سر آن سنگری است که ا.م.ک. بعد از «دوسال مبارزه بر اساس جزوه خطوط عمده» از آن فراتر رفت. استحکام و مبانی تئوریک «خطوط عمده» دوسال دوام آورد. برنامه بعدی که خود را تنها نمونه برنامه کمونیستی معرفی کرد نیز البته در سنگر

ضد سرمایه‌داری (مبارزه مستقیماً سوسیالیستی) را نفی می‌کنید؟ چرا در بحبوحه این نبرد تاریخی و نابرابر خاک بر چشم کارگران پرتاب می‌کنید؟ سهند اما اهل استدلال و تئوری است. این بار سخن بر سر غیر سرمایه‌داری بودن ایران نیست. مسئله بر سر «خطر فوری و جدی دشمن اصلی خلق‌های ایران، امریکا» نیز نیست. مسئله چیز دیگری است. آن هم عبارت از وجود «تزهایی» که قرار است مبدل به سنگر پروبلماتیک دیکتاتوری و مرحله انقلاب گردد. پاسخ شما کارگران «ناآگاه» نیز در میان همین تزاها است. بشنوید:

«... انقلاب کنونی ایران با وجود حاکمیت سرمایه، دقیقاً به اعتبار خصلت ضد امپریالیستی خود، انقلابی دمکراتیک است... باید تاکید کنیم که شعار برقراری جمهوری دمکراتیک خلق که با قاطع‌ترین و جامع‌ترین شکل شرایط لازم را برای حفظ و دفاع از دستاوردهای انقلاب را در بر می‌گیرد، شعار مرحله کنونی است.»

انقلاب ایران و نقش پرولتاریا (خطوط عمده) ص ۱۰

بدین ترتیب معضل «پرولتاریا در انقلاب ایران» نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دمکراسی است. پروبلماتیک همان است. جنبش نیز همان. منتها سنگر جدیدی در آن جبهه بنا می‌شود. حال جایگاه پرچم خطوط عمده نبرد سهند را دریافته، و به استحکام آن رسیده‌ایم. بحث اما ابداً بر سر شل یا سفت بودن این «تزاها» نیست. چنین شیوه‌ای در نقد نظری تنگ نظرانه است. هیچ جنبش و جریانی در دفاع از اهداف خود، بیان سیستماتیک آن‌ها در عرصه جدال ایده‌ها و تئوری‌ها در می‌ماند. اگر چنین شود جریان و حامل دیگری در آن جنبش سربلند می‌کند. برغم چرخش‌های مکرر و موسمی تاکنونی تئوری پرداز «کمونیسم کارگری» معضل اصلی و برنامه‌ای این جریان امروز نیز همچنان رفع دیکتاتوری و برقراری دمکراسی است. زمانی ترمینولوژی مائوئیستی «جمهوری دمکراتیک خلق» و یا رهبری انقلاب دمکراتیک با هژمونی حزب مارکسیست-لنینیستی استالینی مد بود. و زمان دیگری اهتزاز در آوردن پرچم مدرنیسم و حقوق مدنی. امروز اما مدل سرمایه‌داری دولتی از میدان بدر شده و هنگام تاخت و تاز نئولیبرالیسم است. در آن سوی دیگر، در ایران، جریان جدی تر دفاع از مدرنیسم و اصلاحات پرچم خود را بلند کرده است. اکنون پسامدرنیسم و جنگ رسانه‌ای در بورس است. در عرصه سیاست اما این جریان قابلیت آنچه را تاکنون کرده، داشته است. با درک الزامات روز راه

«مبارزان دلاور گرد» چندسالی دوام آورد. با نوسازی ریزش‌های بعد از بحران حکا، برنامه دیگری به میدان آمد. این آخری شنیدنی‌ترین بخش ماجرای «از سهند تا انستیتو پرسش» خواهد بود. در یک نکته اما باید تعمق کرد. سنگر کماکان همان سنگر است. پروبلماتیک نیز همان. پس بگذارید تا به پرچمی که سهند بر فراز اولین سنگر مستحکم خود در اهتزاز در آورده بود نگاهی بیافکنیم. بگذارید ببینیم که معضل «انقلاب و پرولتاریا» چیست. آنگاه که هویت آن سنگر و پرچم به اشکار آمد، آنگاه می‌توانیم از این سنگر با زبان صریح‌تری سخن گوئیم.

تاریخ انتشار این جزوه همزمان با تحولاتی بوده است که سخن آن در بالا رفت (۱۵). یعنی همزمان با جنبش کمیته‌های اعتصاب و شوراها کارگری. همزمان با اقدامات ضد سرمایه‌داری شوراها کارگری. و بالاخره همزمان با مادیت یافتن دو پروبلماتیک در بین دو اپوزیسیون با ماهیتی متفاوت. جایگاه جزوه «خطوط عمده» در این میان چیست؟ حاوی چه پیامی به جنبش ضد سرمایه‌داری است؟ جنبشی که تجلی خودسازماندهی در زیر اوار عظیمی از بمباران تبلیغاتی برای تمکین آن به «رهبری ضد امپریالیستی» بود. دیدیم که فدایی و پیکار ازگردان‌های کوچک «پشت جبهه» جنبش ضد امپریالیستی بودند. بگذارید که در این بحث سخنی از مدافعین رسمی «کمونیسم‌های چینی و روسی» در بین نباشد. سهند در حال ایجاد سنگر تئوریک برای همان گردان‌های کوچک جنبش ضد امپریالیستی بود. در حال تئوری سازی برای ممانعت از بسیج ضد سرمایه‌داری کارگران بود. زیرا که بدیده سهند مبارزه ضد سرمایه‌داری کارگران منوط به نفی کامل دیکتاتوری بود:

۱- نفی کامل دیکتاتوری حاکم در ایران و برقراری جمهوری دمکراتیک در جامعه ضرورت بسیج طبقه کارگر ایران برای انقلاب سوسیالیستی است... نفی کامل دیکتاتوری و برقراری دمکراسی مورد نیاز طبقه کارگر مستلزم نابودی سلطه امپریالیسم در ایران است. جزوه خطوط عمده ص ۹

اما فرض کنیم کارگران معترض به استثمار سرمایه‌داری از «محسّنات این تزهایی مستحکم» برای مجاهدین مارکسیست و روحانیت مبارز آگاه گشته و سهند را مخاطب خود ساخته می‌پرسیدند:

مگر شما سخن از جامعه سرمایه‌داری نمی‌رانید، مگر این به معنای پذیرش رودر رویی دو طبقه اصلی جامعه و لاجرم تقابل خواست‌های اصلی این طبقات نیست؟ چرا ضرورت مبارزه

مشخصی را پیموده است. در جذب و دفع ضرورت‌های محیط پیرامون خود برای حفظ «سنگر» فعال بوده است. در این معنا می‌توان صحبت از استحکام کرد. استحکام در گنج سازی محافل سیاسی که در جستجوی بدیلی کمونیستی بوده‌اند. استحکام در پیشبرد سیاست‌های ضد کارگری تحت عنوان کارگر.

نکته این است که ببینیم این حرکت چگونه طی شده است. مواضع و سیاست‌های مورد بحث از کدام مبانی نظری ریشه گرفته و چه جایگاه تاریخی داشته است.

با این نظرگاه به موضوع اصلی بحث باز می‌گردیم. چرا در شرایطی که مبارزه کارگران با امپریالیسم، مبارزه با استثمار امپریالیستی و آلترناتیو سیاسی آن بود، برای سهند و جنبشی که بدان تعلق داشت، این‌ها دو مبارزه تاریخی مجزا بشمار می‌آمدند. برای درک مواضع سیاسی سهند و پاسخ به این سوال باید به مباحث نظری این جریان پرداخت. مباحثی که بواقع توضیح و تبیین تئوریک جزوه خطوط عمده در دوره‌های بعد بودند.

مبانی نظری اقتصادی «اتحاد مبارزان کمونیست»: «سهند» در زهدان ماژوتیسیم.

ادامه دارد

#### توضیحات و منابع

۱- Meidner, Rudolf رودولف میدنر، اقتصاددان و پروفیسور در دانشگاه استکهلم تا ۱۹۷۱. او نقش مهمی در سیستم رفاه مدل سوئدی ایفا کرده است. رئیس دفتر مطالعات بازار کار سوئد بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۶۶ بود. تئوری او در باره سیاست ماکرو اقتصادی دستمزدها مشهور است. میدنر در سال ۱۹۷۶ از طرف اتحادیه کارگران سوئد وظیفه گرفت تا روی طرحی در جهت اختصاص بخشی از سود شرکت به صندوق مرکزی در فرم سهام مزد بگیران پرداخت شود، ارئه کند. برای مطالعه مباحث میدنر می‌توان به آثار او از جمله منبع زیر رجوع کرد:

1\_Svenska arbetsmarknad med full sysselsättning. 1954

2\_ I arbetets tjänst, 1984

۲- سوررئالیسم، فرا واقع گرایی. یک جریان ادبی فرانسوی است که خود از دادائیسیم روئید. یکی از بزرگترین جنبش‌های ادبی عصر ما به شمار می‌رود که در نقاشی، تئاتر و سینما رشد کرد. مؤسس آن‌اندسه برتون شاعر بود که در سال ۱۹۱۹ مجله لیتراتور را

با همکاری اراگون و سویو راه انداخت. این یک جنبش ادبی-سیاسی آلترناتیو در قبال بحران استالینی شده رئالیسم از یک سو و گرایش به عقاید فروید از سوی دیگر بود. نفوذ جنبش تروتسکیستی در این جریان ادبی نقش مهمی ایفا کرد.

۳- سوسیالیسم تخیلی مقوله‌ای است که انگلس به آن شهرت بخشید. اما معنایی که امروز با این مقوله رواج یافته یک سو تفاهم تاریخی است. سوسیالیست‌های تخیلی افراد خیالپردازی نبودند. آنان منتقدین جامعه خود بودند. سبک این انتقاد ارائه اتویی بود. این اتویی‌ها اما درعین حال حاوی تئوری‌های متعددی بودند. گرایشات فکری مختلفی را نمایندگی می‌کردند. این یک جریان فکری تاریخی و مرحله‌ای از تکامل جنبش کارگری در عرصه نظری بود. از جمله مهمترین گرایشات فکری آن عبارت بود از رفرم و اصلاح ارام اوضاع (مثلاً در نزد اوئن)، گرایش انقلاب قهرآمیز که توماس کامپانلا در بعد از انقلاب علمی در کتابش «خورشیدشهر» آنرا فرموله کرد و ویلیام مورس آنرا تا سرحد یک طرح جامع کمونیستی تکامل داد. فوریه اساساً اتویست به معنای کلاسیک کلمه نبود. او ایده خود را به صورت یک ناکجاآباد، ou-topos ارائه نداد. فوریه اعتقاد داشت که زنان عامل دگرگونی بنیادی جامعه هستند. لذا می‌توان او را اولین فمینیست جامعه مدرن بشمار آورد.

۴- Campanella, Thomas, solstaten در کتاب «خورشیدشهر» کامپانلا مدیریت جامعه در دست دانشمندان است. مالکیت خصوصی لغو شده و ساتترالیسم شدیدی در جامعه اتویستی کامپانلا برقرار است. خوشبختی مردم از طریق الیت دانشمند تحقق می‌یابد. ارئه چنین ایده‌هایی در حدود ۲۰۰ سال قبل از لنین از لحاظ مختلفی قابل تأمل است.

۵- Morris, William اثر او، سوئدی: Nytt fran nyavarlden (نو از دنیایی نوین) نام دارد. مورس نظریاتی کاملاً در انطباق با مارکس در باره جامعه کمونیستی خود می‌پرورانند. در نزد او ساتترالیسم همراه با نابودی دولت و طبقه رو به زوال می‌نهد. سیستم آموزشی به مفهوم امروز کلمه وجود ندارد و در جامعه آزادی کامل حکمفرما است. جالب اینکه در اتویی مورس سرمایه‌داری بدلیل تناقضات درونی و بن بست سرمایه‌داری دولتی وارد مرحله سقوط خود می‌شود و کارگران با انقلابی قهرآمیز آنرا سرنگون می‌کنند.

در اُتویی موریس خانواده وجود ندارد و عشق و روابط جنسی انسان‌ها از قیود جامعه طبقاتی آزاد گشته است.

۶- برخی نکات و مفاهیم این بحث نیاز به توضیح یا بحث جداگانه‌ای دارند. از جمله همین مسئله پیوستگی تاریخی که جریان‌های فکری را از حباب‌های سیاسی ناپایدار جدا میکند. امید آن است که کلیت بحث و نمونه‌ها و مثال‌های تاریخی ذکر شده بتواند این کمبود را در محدوده یک بحث جبران کند.

۷- پل فایرابند (Feyerabend, Paul, K) در کتاب خود «علیه متدلوژی» به مخالفت با هرگونه تلاش برای ارائه یک متدلوژی شناخت‌شناسی می‌پردازد. این تلاش واکنشی است در مقابل اثبات‌گرایی پوزیتیویسم و مباحث کارل پوپر و حتی تلاش‌های دیگری مانند بحث توماس کوهن که کوشید قانونمندی تکامل علوم بشری را در بحث «پارادایم‌گم» خود جای دهد. در این معنا فایرابند یک نگرش آنارشستی در عرصه شناخت‌شناسی را ارائه می‌دهد. نکته‌ای که دال بر جامع بودن مباحث آنارشستی و سیستماتیک بودن آن دارد. برای مطالعه دیدگاه آنارشستی او به مقوله متدلوژی در عرصه شناخت‌شناسی نگاه کنید به Ned med metodologi ترجمه به سوئدی بوسیله توماس براتته. عنوان نسخه اورژینال اثر او عبارت است از:

Against method, Feyerabend, Paul, K, 1977

۸- ضرورت تکامل نظریات سیستماتیک، امروزه از زوایای مختلفی موضوع بحث دو جریان فکری اصلی جناح چپ اروپا قرار گرفته است. از نظر مارکسیسم انسان‌گرا سیر تکامل علوم بشری و نظریات سیستماتیک تحت سیطره عقلانیت افزارگرا بوده و علم، هنر و اخلاق از یکدیگر بیش از پیش جدا گشته‌اند. بدیده‌ها بر ماس پروژه روشنگری این عصر وظیفه دارد تا امکان یک همزیستی میان آن‌ها را فراهم سازد. قطب مخالف این نگرش، مباحث پسا ساختارگرای، یا در مفهوم بسط یافته آن پسامدرنیسم است. در نزد نظریه پسامدرن سیر حرکت واقعیت در اجزاء پیچیده تری خرد می‌شود و امکان توضیح رابطه منطقی و قانونمند میان این اجزاء وجود ندارد. لذا هرگونه نظریه سیستماتیک که بکوشد سیر تکامل واقعیت را توضیح دهد محکوم به شکست است. فرانسوا لیوتار نظریه پرداز اصلی این جریان فکری، دوران ایدئولوژی‌ها و نظریات سیستماتیک جامع را متعلق به جامعه مدرن می‌داند. جامعه‌ای که

از نظر او عمر آن سپری شده. بدیده لیوتار دوره روشنگری نیز پایان رسیده است. ان نظریات را او «روایات بزرگ» یا حکایات بزرگ می‌نامد. روایاتی که طرح داستان گونه‌ای در باره تکامل جامعه بشری داشتند. ایده‌های رهایی بخش جامع از نظر او افسانه‌های بودند که کارکرد خود را از دست داده‌اند. ایده‌ها، اکنون همانند کالاهای دیگر در بازار عرضه می‌شود و باید برای آن‌ها متقاضی و خریدار یافت. امروز رسانه‌ها نقش آفرینش این افسانه‌ها را به عهده دارند. پسامدرنیسم که در ابتدا از بحران مارکسیسم ساختارگرا سرپلند کرد امروزه در گستره وسیعی خریدار یافته است. هنر، معماری، ادبیات، سیاست و فلسفه را درنور دیده است. پس اگر چنین است، پسامدرنیسم خود بزرگترین روایت عصر حاضر است. حال این پسامدرنیست‌ها هستند که باید بدلیل مد روز شدن این «روایت بزرگ» تز اصلی خود را مبنی بر «سپری شده دوران روایات بزرگ» اصلاح کنند. برای مطالعه مباحث لیوتار می‌توان به اثر او «موقعیت پسامدرن» رجوع کرد. به سوئدی Det Postmoderna Tillstandet, Lyotard, 1979

۹- درسه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی ایران همه چیز یافت می‌شود. بیش از همه کائوتسکی و فویر باخ. از استالینسم و مائوئیسم اما هیچ نمی‌یابید. برای آندسته از منتقدین کنونی حککا که بر مارکسیستی بودن گذشته این جریان اصرار می‌ورزند نگاهی مجدد به متون پایه‌ای آن در دوره‌های مختلف بسی درس آموز و جالب توجه خواهد بود.

۱۰- ایستادگی در مقابل موج اسلامی در قبل از پرواز خمینی از پاریس به تهران، سهل تر از مقاومت در برابر آن در بعد از تسلط این موج بود. با این وصف اتخاذ چنین سیاستی می‌توانست برای جریان مفروض گران تمام شود. حداقل در آن مقطع پیامد آن ایزوله شدن آن جریان بود. روشن است که این مسئله در دوران بعد، زمانی که مقاومت کارگران و مردم مجدداً اوج گرفت می‌توانست نتایج دیگری ببار آورد. اما اتخاذ سیاست مقاومت در مقابل رهبری روحانیت و ایستادن در پیشاپیش تشکل‌های خودجوش ضد سرمایه‌داری در آن مقطع، تنها می‌توانست با اتکا بر مواضع کمونیستی و چشم‌انداز اترنالیستی صورت گیرد. سخن گفتن از خمینی و جریان روحانیت به مثابه آلترناتیو ناگزیر امپریالیسم، در سال ۵۶-۵۷ امری مربوط به تئوری و تحلیل بود. امروز اما این

مسئله جزئی از تاریخ است: «... به نظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. به نظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرید تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم این است که بدانید که خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد. پرزیدنت کارتر آرزو دارد که این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی با آیت الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. این به نفع کشور شما خصوصاً آیت الله می باشد.» از کتاب «آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها» به قلم ابراهیم یزدی وزیر خارجه پیشین خمینی، نگاه کنید به ص ۹۱-۹۵. این‌ها سخنان فرستاده ژیسکار دستن، رئیس جمهور وقت فرانسه به خمینی است که حامل پیام کارتر بود. این ملاقات بدنبال کنفرانس گوادلوپ صورت می‌گیرد. پس از آن ارتباط و مشورت‌های مستمری بین افراد تعیین شده توسط دولت امریکا و فرانسه و خمینی دائر می‌گردد. در این گفتگوها در باره مهمترین مسائل مربوط به اوضاع ایران توافق به عمل می‌آید. مسائلی نظیر: حفظ ساختار ارتش، و انتقال آرام قدرت به خمینی بعد از پرواز او به ایران و تشکیل شورای انقلاب، ممانعت از ورود افراد چپ‌گرا به شورای انقلاب، مسئله نفت، چگونگی ساختار دولت آتی وغیره. خمینی در بعد از کنفرانس گوادلوپ در تماس نزدیکتری با سران ارتش، نماینده دولت بختیار (سیدجلال تهرانی) و نمایندگان کنفرانس گوادلوپ بود. این اطلاعات نه فقط بوسیله دکتر ابراهیم یزدی بلکه در کتاب «کوثر» که بوسیله مؤسسه رسمی جمهوری اسلامی نیز چاپ شده، البته با زبان آشنای جمهوری اسلامی، تایید می‌شود. برای تکمیل آن می‌توان به کتاب ژنرال هایزر «ماموریت مخفی در تهران» نیز رجوع کرد. با این وجود این‌ها به معنای نفی اختلافات و جدال‌های سیاسی میان دولت اسلامی و امریکا نیست. امریکا در دنیای جنگ سرد ممکن‌ترین و مطلوب‌ترین آلترناتیو را برگزید. اما براستی پرسیدنی است که آیا امروز گروه یا سازمانی در میان طیف چپ ایران وجود دارد که نوشته‌ها و اعلامیه‌های خود درقبال پرواز خمینی به ایران را منتشر سازد؟ در رابطه با جنگ ایران و عراق چطور؟

۱۱- در سال ۱۳۵۳ گرایشی از درون سازمان مجاهدین خلق ایران برهبری تقی شهرام اقداماتی تحت عنوان «تغییر مواضع ایدئولوژیک

سازمان مجاهدین خلق ایران» را سازمان داد. مضمون فکری این تحول در سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) در ابتدا در نوشته‌ای تحت عنوان «پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق» و سپس در جزوه قطوری به نام «مسائل حاد جنبش ما» انتشار یافت. این تحول به صورت عملیات قهرآمیز و پاکسازی عناصر مسلمان، به عبارت دیگر به سان یک کودتای استالینی، بوقوع پیوست. مباحث تقی شهرام برای ربط دادن تحولات درون سازمان ضد انقلابی مجاهدین خلق به کارگر و کمونیسم، از همان ابتدا گرفتار تناقضات اساسی بود. این تناقضات بعدها در بحران درونی سازمان پیکار تجلی یافت. تنش‌های درونی پیکار به موازات تشدید تحولات ایران عمق یافت. این پروسه درمقطع جنگ ایران و عراق به اوج خود رسید. ضربات وارده بر این سازمان روند طبیعی بحران را متوقف ساخت. بحران پیکار و دیگر نیروهای خط سه ایران و همچنین بحران کنونی حککا دارای ریشه‌ها و مبانی تاریخی گسترده‌تری بوده و هستند. هدف این نوشته نشان دادن گوشه‌هایی از این پدیده است.

۱۲- برای مشاهده نظرات پیکار مبنی بر لزوم رادیکالیزه کردن جمهوری اسلامی توسط کارگران رجوع شود به نشریه «کارگر به پیش» شماره ۳ و ۲، نشریه کارگری سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر. موضع این سازمان مبنی بر مترقی بودن خمینی که در کنگره اول غالب بو، بعدها با تز معروف «زیگزاگ‌های ضدانقلاب» اصلاح شد. در کنگره اول سازمان پیکار تنها یک گرایش ضعیفی بود که رژیم اسلامی را ضد انقلابی ارزیابی نمود. این گرایش بوسیله یکی از فعالین شاخه تبریز سازمان به نام ایوب نمایندگی می‌شد. وی تحت عنوان اپورتونیست از سازمان پیکار اخراج گردید و اقدام به انتشار نشریه ستاره سرخ کرد. حرکت ستاره سرخ اما همانند بسیاری از تلاش‌های دیگر برای یافتن بدیل کمونیستی با موج خونین سرکوب اسلامی متوقف شد.

۱۳- مواضع و زیگزاگ‌های پیکار همانند دیگر گروه‌های چپ به هنگام وقایعی چون اشغال سفارت توسط جناح خمینی، حذف بنی صدر از هیئت حاکمه و جنگ ایران و عراق، شدت یافت که با بحران و تجزیه، همراه با ضربات بی سابقه رژیم بر پیکره آن، متلاشی گشت. با این حال شکل‌گیری جناح چپ انقلابی پیکار و تحلیل آن از رژیم اسلامی به عنوان سرمایه‌داری دولتی و همچنین زیر سوال رفتن کل آنچه به نام جنبش کمونیستی خوانده می‌شد راه را برای برش محافل بعدی از «خط سه» گشود. همین پروسه در

درون «سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر» بگونه دیگری طی گشت. جریان انقلاب سوسیالیستی از جمله محافلی بود که گام‌هایی در برش از گذشته برداشت. محافل بسیاری که از سازمان‌های خود فاصله گرفته بودند در این مسیر گام نهادند. اگر امروز صدایی از میان این طیف بجای نمانده، تنها بدین خاطر است که اغلب اینان دستگیر و تیر باران شده و یا بر اثر نداشتن افق نظری مایوس گشتند. با این وجود همین تلاش از جانب محافل مستقل کارگری نیز صورت می‌گرفت. محافلی که پیک انترناسیونالیستی از آنان بدرستی نیز تحت عنوان «جریان انتقادی درون جنبش کارگری» یاد می‌کند. شکل‌گیری پیک انتر ناسیونالیستی را می‌توان مرحله‌ای از تکامل این حرکت تاریخی محافل کارگری، و بدین اعتبار یک پیروزی برای جنبش کارگری ایران در سازمانیابی سیاسی خود تلقی کرد.

۱۴- نه فقط چپ پروروسی و فدایی، بلکه «پیکار» نیز خمینی را آیت الله ناآگاه که گویا فریب لیبرال‌ها را خورده معرفی می‌کردند. اتحاد مبارزان کمونیست تلاش کرد تا همین موضع را در جزوه خود «دو جناح در ضد انقلاب امپریالیستی» تئوریزه کند. با این تفاوت که در آنجا آیت‌الله خرده بورژوا فریب حزب جمهوری اسلامی را خورده بود. نگرش بنیادی جزوه مزبور به جدال جناح‌های حکومتی این بود که گویا هر دو جناح حزب و لیبرال‌ها می‌بایست تا شکل‌گیری آلترناتیو مطلوب امپریالیسم به جدال خود در ایران ادامه می‌دادند. آلترناتیو مطلوب هم نمی‌توانست یک حکومت تئوکراتیک باشد. دو سال بعد از آن هم حزب جمهوری اسلامی و هم لیبرال‌ها از صحنه حذف شدند. حکومت تئوکراتیک اما بجای ماند.

چرخش‌های این جریان در مقابل قدرت سیاسی خود می‌تواند موضوع یک بحث مستقل باشد. این چرخش‌ها همچنان ادامه دارد. آخرین آن خزیدن از موضع اولیه حککا درقبال پیروزی بزرگ انتخابات دوم خرداد و مطرح نمودن بحث «سه جنبش و سه آینده» است. درابتدا قرار بود تا تاکتیک انتخاباتی مردم به سرنگونی فوری رژیم بیانجامد. امروز اما سرنگونی موکول به گسترش «جبهه سوم» شده است. جالب اینکه در مقاله یاد شده اخیر حککا مجدداً به چپ چرخیده است. جنبش چپ ایران، از جمله مائوئیست‌ها و فدایی و

راه کارگر، ناگهان جریان‌هایی که از ابتدا ضدانقلاب بوده‌اند معرفی کرده است. حزب توده و اکثریت را جزو جنبش اسلامی قلمداد کرده و خود را تنها آلترناتیو کارگری البته برای کسب قدرت نامیده است.

۱۵- جزوه «نقش پرولتاریا در انقلاب ایران (خطوط عمده) اولین بار در پائیز ۵۷ و سپس در سال ۵۸ تجدید چاپ شد. چاپ اول این جزوه به همراه بیانیه و پیام «سازمان مجاهدین مارکسیست-لنینیست» صورت گرفت.

